

با عرض سلام

«درد ممنوع»

قبلاً ساعت دو ظهر از خواب بیدار می‌شدیم، یک نفر صبح زود بیدار می‌شد و برای ما غذا آماده می‌کرد. ما بعد از استراحت کافی که بلند می‌شدیم، شروع می‌کردیم به سروصدا کردن و عصبانیت و اوقات تلخی کردن، که این غذا خوب نیست یا فلان اشکال را دارد و درد درست می‌کردیم.

برای چه چیزی ایجاد درد می‌کردیم؟ برای غذا. یعنی غذا پیش ما خیلی مهم بود و ارزش این را داشت که برایش درد ایجاد کنیم. اصلاً عادی بود برای ما درد درست کردن.

ما نمی‌دانستیم که این درد مثل زهرمار است. ما نمی‌دانستیم که اگر از گرسنگی می‌مردیم بهتر از این بود که درد ایجاد کنیم. ما نمی‌دانستیم درد فلج‌کننده است. ما نمی‌دانستیم که هیچ چیز ارزش این را ندارد که بیاید مرکز ما.

مثال دیگر:

خیلی برنامه‌ریزی می‌کنیم که برویم مسافرت یا تفریح. خیلی زحمت می‌کشیم و همه وسایل را آماده می‌کنیم. خلاصه می‌رویم مسافرت و در آن جا یک نفر اوقات تلخی و درد ایجاد می‌کند و مسافرت زهرمار می‌شود برای همه و همه دوست دارند برگردند خانه. ما نمی‌دانستیم که مشکل ما مسافرت نیست، بلکه همین درد و درد درست کردن است.

مثال دیگر:

با فامیل‌ها می‌رویم بیرون و همه جمع شده‌اند. یک‌دفعه یک نفر روی بچه‌اش داد می‌زند و اوقات تلخی درمی‌آورد. فوراً تا پنج شش دقیقه هیچ کس هیچ حرفی نمی‌زند. چرا؟ چون سم پخش شده، درد پخش شده.

سال اولی که رفتم دانشگاه، در خوابگاه به صورت تصادفی در اتاق‌های چهار نفره تقسیم شدیم. بعد از یکی دو ماه، با یکی از هم‌اتاقی‌هایم بحثم شد و از او کینه گرفتم.

دیگر نمی‌توانستم در آن اتاق بمانم و شب‌ها برای خواب به اتاق تی‌وی [TV] می‌رفتم و سرما را تحمل می‌کردم، ولی آن اتاق نمی‌رفتم. چرا؟ چون آن اتاق باعث می‌شد درد من بالا بیاید؛ و درد فلج می‌کند آدم را.

حالا تصور کنید یک خانواده را که فضای آن پر از درد است. زن و مرد از هم کینه دارند و فرزندان هم پر از درد بار آمده‌اند. این خانواده پر از توقع است. زندگی در این خانواده زهرمار می‌شود و آدم هزار جور بلا و بدبختی و مریضی می‌گیرد و آرزوی مرگ می‌کند. درد، ریشه‌کن است.

بنابراین «درد ممنوع».

در خانواده درد ممنوع. هر کسی هر اشتباهی می‌کند و یا هر ضرری می‌زند، ما به‌هیچ‌وجه حق ایجاد درد نداریم. هیچ دلیل و توجیهی برای ایجاد درد نیست و اما و اگر هم ندارد. اگر یک نفر درد درست می‌کند و سرکه پخش می‌کند، بقیه باید سریع فضاگشایی کنند و غسل پخش کنند.

چونکه سرکه سرگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

ما موقع ازدواج، با خود می‌گوییم که آیا طرف مقابل پول‌دار و زرنگ هست؟ نمی‌پرسیم که آیا طرف مقابل پر از درد هست یا نه؟ اگر میلیاردها پول باشد، درد آن را زهرمار می‌کند.

هر چیزی را که با ایجاد دردهای زیاد به‌دست می‌آوریم و با خود فکر می‌کنیم چیزی شکار کرده‌ایم، آن چیز زهرمار است. مولانا می‌گوید:

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری

زهر مار و کاهش جان می‌خوری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

بنابراین زندگی با درد، جهنم است. باید توجه کنیم که دردها، علائم و اثرات بیماری‌هایمانندگی هستند. یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم من ذهنی را نگه می‌دارم ولی قول می‌دهم درد درست نکنم، این امکان ندارد. باید برگردیم و ریشه مشکل، یعنی همانندگی‌ها را شناسایی کنیم و بیندازیم. هر کاری، هر رابطه‌ای، هر حرفی با من ذهنی به درد منجر می‌شود.

با تشکر و سپاس

فرشاد از خوزستان